

شاهنشاه بخوانند. پس آهنگ تسخیر عراق و تجدید کاخ‌های ساسانی در مداین نمود. جماعتی از ترکان نیز در خدمت او بودند، و از آن جمله بود بجکم. مرداویج با سرداران و سپاهیان ترک بدرفتاری آغاز کرد، تا در سال ۳۲۳ - چنان‌که خواهیم آورد - در بیرون شهر اصفهان او را کشتند. مردان دیلم و گیل<sup>۱</sup>، پس از او به برادرش وشمگیر، پسر زیار که پدر قابوس است، دست یاری دادند، و به فرمان او درآمدند.

چون مرداویج کشته شد، ترکان دو گروه شدند. گروهی نزد عمادالدوله به فارس رفتند، و گروهی نزد بجکم در جبال. این گروه که بیشترین بودند، به جمع‌آوری خراج دینور و شهرهای اطراف پرداختند. سپس به نهران شدند و به رازی نامه نوشتند و از او اجازت خواستند که به بغداد روند. قراولان حجریه به شک افتادند، و بیمناک شدند و وزیر فرمان داد که به بلاد جبل بازگردند. ترکان خشمگین شدند. ابن رائق صاحب واسط و بصره آنان را فراخواند. چون نزد او رفتند، بجکم را بر آنان فرماندهی داد. جماعتی از ترک و دیلم، که از یاران مرداویج بودند نزد او آمدند، و او به آنان و به بجکم نیکی بسیار کرد. و بجکم را الرائقی لقب داد و اجازتش داد که در مکاتبات خود را بدین لقب بخواند.

#### رفتن الرازی و محمدبن رائق به جنگ بریدی

ابن رائق در سال ۳۲۵ رازی را واداشت که با او به طلب ابو عبدالله البریدی به واسط رود، تا او را به پرداختن اموال وادارند. زیرا ابو عبدالله البریدی از دیگر حکام به آنان نزدیک‌تر بود.

اینان در ماه محرم به سوی واسط روان شدند. قراولان حجریه که از رفتاری که با قراولان ساجیه کرده بودند از وضع خود بیمناک بودند، از رفتن بازایستادند. ولی بعداً گروهی از آنان از پی سپاه شتافتند. چون به واسط رسیدند، ابن رائق بر آنان خشم گرفت و نام بیشترشان را از دیوان حذف کرد. این قراولان دست به شورش زدند. ابن رائق با آنان درآویخت، جماعتی از آنان را کشت، و باقی خود را به بغداد رسانیدند. لؤلؤ صاحب شرطه نیز به مقابله با آنان برخاست. خانه‌هایشان را تاراج کرد، و ارزاقشان را قطع نمود، و املاکشان را بستند. ابن رائق نیز همه قراولان ساجیه را که در حبس او بودند، بکشت. آن‌گاه همراه با خلیفه برای راندن ابو عبدالله البریدی به اهواز روان گردیدند.

ابن رائق پیشاپیش نامه‌ای به او نوشت و اموالی را که در ادای آن تأخیر کرده بود، خواستار گردید. نامه همه وعید و تهدید بود.

بریدی بر عهده گرفت که هر ماه هزار دینار از بابت آنچه بر عهده گرفته پردازد، و سپاه خود را به هر کس که بر او فرماندهی دهند بسپارد، تا به جنگ پسر بویه رود. این تعهدات را به عرض راضی رسانیدند او با چند تن از یاران خود رای زد. حسین بن علی النوبختی<sup>۱</sup>، وزیر ابن رائق گفت که نپذیرند. زیرا بریدی مردی حیله‌گر است؛ ولی ابوبکر بن مقاتل گفت: «باید از او پذیرفت»؛ و پیمان‌نامه نوشتند و ابن رائق و راضی به بغداد بازگشتند و در اول ماه صفر به بغداد وارد شدند.

ابو عبدالله البریدی به تعهد خود عمل نمود و مالی نفرستاد.

ابن رائق، جعفر بن وراق را با سپاهی به فارس فرستاد. ابو عبدالله البریدی در نهران توطئه کرد؛ به این صورت که نخست وظیفه‌های خود را بستانند، سپس به جنگ روند. چون ابن رائق از پرداخت مال عذرآورد، سپاهیان دشنامش دادند و به قتل تهدیدش نمودند. ابو عبدالله البریدی در این گیرودار آنان را واداشت که به او پناه برند.

ابن مقاتل دست به کوشش زد که به جای نوبختی، خود وزارت ابن رائق را بر عهده گیرد، و سی هزار دینار در این راه بذل کرد؛ ولی ابن رائق به سبب مراتب خدمت و صداقت نوبختی، نپذیرفت. نوبختی در این ایام بیمار بود. ابن مقاتل گفت: نوبختی بیمار است و خواهد مرد. ابن رائق گفت: طیب به من گفته است که شفا خواهد یافت. ابن مقاتل گفت: به سبب علاقه‌ای که میان شماست، طیب خواسته است تو را به حیات او امیدوار کند. از برادرزاده‌اش علی بن احمد<sup>۲</sup> پیرس. نوبختی برادرزاده خود را به هنگام بیماری به جای خود نیابت داده بود. ابن مقاتل او را گفت که به امیر بگوید که نوبختی در حال مرگ است زیرا می‌خواهد او را به وزارت برگزیند. چون ابن رائق حال نوبختی را از او پرسید، از زندگی او مأیوسش ساخت. پس ابن رائق به ابن مقاتل گفت، برای ابو عبدالله البریدی نامه بنویس تا کسی را به جای نوبختی برای عهده‌دار شدن امور وزارت، بفرستد. او نیز احمد بن علی الکوفی<sup>۳</sup> را فرستاد. این مرد با ابن مقاتل دست به دست هم دادند، و زمام همه کارهای ابن رائق را به دست گرفتند، و از او خواستند که بصره را به

۲. حمدان

۱. القونجی

۳. الکوفی

ضمان ابویوسف البریدی، برادر ابوعبدالله دهد.

عامل بصره، از جانب ابن رائق، محمد بن یزداد بود. او مردی ستمگر بود. ابوعبدالله البریدی و ابن مقاتل، ابن رائق را فریب دادند، تا به امارت ابویوسف رای داد. آن‌گاه ابوعبدالله غلام خود اقبال را با دو هزار مرد جنگجو به بصره فرستاد. اینان در حصن مهدی نزدیک بصره اقامت گزیدند. محمد بن یزداد دانست که بریدی قصد تصرف بصره را دارد، نه رسیدگی به حساب‌های او را، و این سپاه که در حصن مهدی گرد آورده، جز بدین منظور نیست. ابن رائق خبر یافت که او گروه حجریه را نیز به استخدام خود درآورده است و به آنان اجازت داده است، تا به مساحت اراضی او پردازند، و با سپاهیان خود چنین نهاده که ارسال مال به بغداد را قطع کنند. ابن رائق نوشت که حجریه را از خود دور سازد، ولی او نپذیرفت. آن‌گاه احمد بن علی الکوفی را فرمود تا برای بریدی نامه نویسد، تا سپاهی را که به حصن مهدی برده است بازگرداند. بریدی در پاسخ گفت که این سپاه را برای مقابله با قرمطیان برده است، زیرا ابن یزداد از حفاظت شهر عاجز است.

قرمطیان در ماه ربیع‌الآخر به کوفه رسیدند. ابن رائق با سپاهی، تا حصن ابن هُبَیره پیش رفت، ولی بی آنکه میانشان برخوردی روی دهد بازگشتند. یعنی قرمطی‌ها به شهر خود رفتند، و ابن رائق به واسط.

بریدی به سپاهیان خود که در حصن مهدی بودند فرمان داد که به بصره درآیند و آنجا را در تصرف آورند. جماعتی از حجریه نیز با او یار بودند. پس قصد بصره کردند، و با ابن یزداد جنگیدند، و او را منهزم ساختند. او به کوفه رفت، و اقبال غلام بریدی و یارانش بصره را تسخیر کردند. ابن رائق به بریدی نامه‌ای همه تهدید نوشت، و از او خواست تا یارانش را از بصره بیرون کند، ولی او بدان دستور کار نکرد.

### استیلای بجکم بر اهواز

چون بریدی از خروج از بصره امتناع ورزید، ابن رائق به سرداری بدرالخرشنی<sup>۱</sup> و بجکم غلامش، سپاهی به بصره روان داشت و فرمان داد که در جامده بمانند. بجکم از آنجا که بدر بود پیش‌تر رفت تا به شوش رسید. سپاهیان بریدی به سرداری غلامش محمد،

۱. الحریشی

معروف به الحَمَّال<sup>۱</sup>، برسیدند. اینان سه هزار تن بودند؛ و یاران بجکم دوست و هفتاد تن از ترکان. بجکم آنان را در هم شکست، و محمد الحمال نزد برید گریخت. بریدی او را به سبب انزماش عقوبت کرد. سپس سپاهی دیگر با شش هزار تن جنگجو بسیج نمود. بجکم در کنار رود تستر (شوشتر) با آنان روبه‌رو گردید. این سپاه نیز بی هیچ نبردی منهزم شد. بریدی خود با سیصد هزار دینار در کشتی نشست. کشتی غرق شد و اموال و یارانش غرقه شدند و او جان خویش برهانید، و خود را به بصره افکند، و در اُبَلَه اقامت گزید. آن‌گاه بریدی غلام خود اقبال را با جماعتی از اصحاب خود [به مطارا] فرستاد. اینان با گروهی از اصحاب ابن رائق روبه‌رو شدند و آنان را منهزم ساختند. بریدی جماعتی از اعیان بصره را نزد او فرستاد تا به دلجویی او پردازند، باشد که راه مدارا پیش گیرد. ولی ابن رائق اجابت ننمود، و سوگند خورد که شهر بصره را به آتش خواهد کشید، و همه مردمش را خواهد کشت. چون چنین گفت، مردم بصره بسیج نبرد با او کردند.

یاران بریدی در بصره ماندند، و بجکم بر اهواز مستولی شد. آن‌گاه ابن رائق سپاهی دیگر از دریا و خشکی بر سر او فرستاد. سپاهانی که در خشکی می‌جنگیدند شکست خوردند، ولی سپاهانی که در آب می‌جنگیدند بر کلاء مستولی شدند، و بریدی با چند کشتی به جزیره اوال گریخت، و برادر خود ابوالحسین را با سپاهی در بصره نهاد. او سپاه ابن رائق را از کلاء براند. ابن رائق چون بشنید، از واسط به بصره رفت و به بجکم نوشت که بدو ملحق شود. اینان با بصریان به زد و خورد پرداختند، ولی کاری از پیش نبردند. ابو عبدالله البریدی از اوال روانه دیدار عمادالدوله بن بویه شد، و به فارس رفت و او را در تسخیر عراق آزمند نمود. عمادالدوله برادر خود معزالدوله را با بریدی به اهواز فرستاد. ابن رائق نیز غلام خود بجکم را به مقابله با او روان نمود؛ بدان شرط که امور جنگ و خراج در دست او باشد.

در این احوال جماعتی از سپاه بریدی که در بصره بودند، آهنگ سپاه ابن رائق کردند. چون ابن رائق چنان دید خیمه‌ها و آلات دیگر را - تا به دست دشمن نیفتد - بسوخت و خود مجدداً به اهواز رفت، ولی باقیمانده لشکرش پیشاپیش به واسط رفته بودند. ابن رائق چند روز نزد بجکم درنگ کرد. بعضی بجکم را اشارت کردند، که ابن رائق را فروگیرد، و به حبس افکند؛ ولی بجکم چنین نکرد و ابن رائق به واسط بازگردید.

### استیلاي معزالدوله بر اهواز

چون ابو عبدالله البریدی از جزیرهٔ اوال نزد عمادالدوله به فارس رفت، و از ابن رائق و بجکم بدو پناه برد و از او یاری خواست، عمادالدوله را هوای تسخیر عراق در سر افتاد، و برادر خود معزالدوله احمد بن بویه را با سپاهی همراه او به عراق فرستاد. بریدی نیز دو پسر خود، ابوالحسن محمد، و ابوجعفر فیاض را نزد او به گروگان نهاد. چون خبر به بجکم رسید، که اینان به ارجان فرود آمده‌اند، سپاه به ارجان کشید. ولی در همان حملهٔ نخست به هزیمت شد، و به اهواز بازگردید، در حالی که قسمتی از سپاه خود را در عسکر مکرّم نهاده بود. معزالدوله سیزده روز با آنان جنگید. عاقبت سپاهیان بجکم درهم شکسته، به تستر گریختند و معزالدوله عسکر مکرّم را بگرفت. این واقعه در سال ۳۲۶ اتفاق افتاد. بجکم از اهواز به تستر رفت. خبر به ابن رائق رسید. او در واسط بود. ابن رائق به بغداد رفت، و بجکم از تستر به واسط آمد. چون معزالدوله و بریدی عسکر مکرّم را فتح کردند، مردم اهواز به دیدار بریدی آمدند، و بریدی با آنان راهی اهواز شد، و یک ماه در آنجا بماند. آن‌گاه معزالدوله از بریدی خواست تا سپاهی را که در بصره دارد بدو دهد، تا به نزد رکن‌الدوله برادرش به اصفهان برد، و از آن در جنگ با وشمگیر یاری جوید. بریدی از آن میان چهار هزار نفر را احضار کرد. آن‌گاه از او خواست که سپاهی را نیز که در حصن مهدی دارد بدو دهد، تا از راه دریا به واسط برود.

بریدی از این سخن در تردید و بیم افتاد و به بصره گریخت. پس به سوی آن گروه از سپاهیان که به اصفهان می‌رفتند، و اینک در شوش توقف کرده بودند، کس فرستاد و آنان را فراخواند. آنان بازگشتند. سپس به معزالدوله نوشت که دست او را در اهواز گشاده دارد، تا بتواند به جمع خراج پردازد، زیرا اهواز و بصره را به هجده هزار هزار درهم از عمادالدوله مقاطعه کرده بود. معزالدوله به عسکر مکرّم رفت، و بریدی عامل خود را به اهواز فرستاد. بار دیگر عمادالدوله مقاطعه کرده بود. معزالدوله به عسکر مکرّم رفت، و بریدی عامل خود را به اهواز فرستاد. بار دیگر از او خواست که از عسکر مکرّم به شوش واپس رود. معزالدوله نپذیرفت. چون بجکم از این احوال آگاه شد، سپاهی فرستاد و بر شوش و جندی شاپور مستولی شد. پس اهواز در دست برید ماند و عسکر مکرّم در دست معزالدوله. سپاهیان معزالدوله در تنگنای ارزاق افتادند. معزالدوله به برادر خود عمادالدوله نوشت، تا برای او مدد فرستد. چون مدد برسد و

نیرومند شد به اهواز لشکر برد و آنجا را در تصرف آورد. و بریدی به بصره بازگشت، و بجکم در واسط مانده بود. او طمع در آن بسته بود که بر بغداد چیره شود و مقام ابن رائق را تصاحب نماید. ابن رائق علی بن خلف بن طباب را نزد او فرستاد، تا به اهواز روند و معزالدوله را از آنجا برانند، آنگاه بجکم امور جنگی را در دست گیرد، و علی بن خلف امور خراج را. بجکم بدان پرداخت، و چون علی بن خلف به واسط رسید او را وزیر خویش گردانید، و همه خراج واسط را برای خود اخذ کرد.

چون ابوالفتح وزیر، در بغداد اوضاع را بدین سان در افول دید، ابن رائق را به طمع مصر و شام افکند، و گفت، من خراج آن دو را بر عهده می‌گیرم. آنگاه میان او و ابن طغج پیمانی منعقد ساخت. در ماه ربیع‌الآخر ابوالفتح، عازم شام شد. در این احوال ابن رائق به کار بجکم پرداخت. نزد بریدی کس فرستاد، که اگر بجکم را چاره کند، واسط را به ششصد هزار دینار به ضمان او دهد. چون بجکم از این توطئه آگاه شد، نخست برای از میان برداشتن بریدی عازم بصره شد، تا پیش از آنکه او دست به اقدامی زند، توطئه را عقیم گرداند. بریدی ابوجعفر الحمال<sup>۱</sup> را، با ده هزار سپاهی به مقابله او فرستاد. بجکم آن سپاه را در هم شکست. بریدی بیمناک شد. بجکم پس از شکست بریدی، با او به مهربانی رفتار کرد؛ زیرا قصدش آن بود که مقام ابن رائق را از چنگش به در آورد. از این رو بریدی را گفت، که اگر به آرزوی خود رسد امارت واسط را به او خواهد داد. آن دو با یکدیگر متفق شدند و بجکم یک‌دله متوجه بغداد گردید.

#### وزارت ابن مقله، و خوارشدن او

چون ابوالفتح بن قُرات به شام رفت، راضی، ابوعلی بن مقله را وزارت داد. منتهی به همان شیوه پیشین که همه امور به دست ابن رائق باشد و ابن مقله چون موجودی عاریه. ابن مقله، به ابن رائق نامه نوشت و از او خواست اموال و املاکش را باز پس دهد، ولی ابن رائق به سخن او گوش نداد. از این رو به انتقام جویی پرداخت، و دست به توطئه زد. پس نامه‌ای به بجکم، که در واسط بود، نوشت و نامه‌ای به وشمگیر که در ری بود و هر دو را به اشغال مقام ابن رائق برانگیخت، و نیز نامه‌ای به راضی نوشت، و به دستگیری ابن رائق و اصحابش اشارت کرد، و بجکم را به جانشینی نامزد نمود، و گفت

که سه هزار دینار از آنان مصادره خواهد کرد. راضی در عین ناخشنودی به طمع مال روی موافقت نشان داد. آن‌گاه به بجکم نامه نوشت و او را برانگیخت. ابن مقله از راضی طلبید، که تا وقتی که این کار به پایان آید، او را نزد خود به سرای خلافت برد. راضی بپذیرفت. ابن مقله با لباس مبدل در شب آخر رمضان سال ۳۲۶، به سرای خلیفه رفت. راضی فرمود تا او را بند بر نهند و روز دیگر ابن رائق را از نامه‌های او آگاه نمود. ابن رائق خلیفه را سپاس گفت. و در نیمه شوال فرمود تا دست ابن مقله ببریدند، سپس به معالجه‌اش پرداختند، تا بهبود یافت. اما ابن مقله از کوشش بازناستاد و همچنان برای رسیدن به وزارت تلاش می‌کرد و از ابن رائق تظلم می‌نمود و علیه او سخن می‌گفت. ابن رائق فرمان داد زبانش را ببریدند، و محبوسش ساختند تا بمرد.

#### استیلای بجکم بر بغداد

بجکم، همچنان نسبت به ابن رائق اظهار وفاداری و تبعیت می‌نمود، و بر علم‌ها و سپرهایش می‌نوشت: «بجکم الرائقی»، تا آن‌گاه که نامه ابن مقله به او رسید که راضی مقام امیرالامرایی را به او واگذار می‌کند. از آن پس با ابن رائق دل دیگر کرد، و از سپر و سلاح خود «بجکم الرائقی» را بزدود، و در ماه ذوالقعدة سال ۳۲۶ از واسط به بغداد راند. راضی به او نوشت که بازگردد، ولی او سربرتافت، و تا نهر دیالی پیش رفت. در جانب غربی نهر با ابن رائق روبه‌رو شد. سپاه ابن رائق منهزم شد، چنان‌که خود را شناکنان به آن سوی آب رسانیدند. ابن رائق به عکبرا رفت، و در نیمه ماه ذوالقعدة بجکم وارد بغداد شد. روز دیگر با راضی دیدار کرد، و راضی او را مقام امیرالامرایی داد. بجکم، از زبان راضی به امیرانی که با ابن رائق بودند نوشت که بازگردند، آنان نیز بازگشتند. ابن رائق به بغداد آمد و پنهان گردید. مدت امارت او یک سال و یازده ماه بود. بجکم به سرای مونس فرود آمد، و در بغداد استقرار یافت و زمام امور خلیفه و دولت را به دست خود گرفت.

#### داخل شدن آذربایجان در خدمت وشمگیر

از عمال وشمگیر بر اعمال جیل، مردی بود به نام لشکری<sup>۱</sup> پسر مردی. قلمرو او در

۱. سیکری

همسایگی آذربایجان بود. در این اوقات دَیْسَم بن ابراهیم الکرْدی، از اصحاب ابن ابی السَّاج، در آن دیار فرمان می‌راند. لشکری را هوای تسخیر آذربایجان در سر افتاد. سپاهی گرد آورد، و به آذربایجان راند. دیسم به مقابله بیرون آمد، و منهزم شد. لشکری بر بلاد آذربایجان، جز اردبیل، که کرسی آن دیار بود، مستولی گردید. لشکری آنجا را در محاصره گرفت، و هر روز حلقهٔ محاصره را تنگ‌تر می‌نمود.

مردم اردبیل به دیسم پیام فرستادند، که از پشت سر، لشکری را مورد حمله قرار دهد. او نیز، در روزی که میان اردبیل و لشکری جنگ درگرفته بود، از پشت سر تاخت آورد. لشکری به موقان گریخت. اسپهبد موقان، موسوم به پسر دوله او را نیکو پذیرا گردید، و با او به سوی دیسم سپاه برد. این بار دیسم شکست خورد، و به ری نزد وشمگیر رفت، و گفت در فرمان او خواهد بود، و هر ساله مالی به عهده می‌گیرد. وشمگیر اجابت کرد، و با او سپاهی همراه کرد. سپاهیان لشکری در نهان نزد وشمگیر کس فرستادند، که ما در طاعت تو هستیم. لشکری از این امر آگاه شد، و چون یارای پایداری اش نبود، با خواص اصحاب خود به جانب ارمینیه راند، و در نواحی آن دست به قتل و تاراج زد. سپس به زوزان، از بلاد ارمن رفت. در آنجا مردم سخت به مقابله اش برخاستند، و او و بسیاری از یارانش را کشتند. بقایای سپاه او بازگشتند. اینان پسر لشکری، به نام لشکرستان را بر خود امیر کردند و آهنگ دیار طَرمِ ارمنی کردند، تا از مردم آن دیار انتقام خویش بستانند؛ یاران طرم نیز به مقابله برخاستند و جماعتی از ایشان را کشتند. ناچار گروهی از آنان نزد ناصرالدوله بن حمدان رفتند و گروهی نیز به بغداد آمدند.

حسین بن سعید بن حمدان، از سوی پسر عمش ناصرالدوله عهده‌دار معاون<sup>۱</sup> آذربایجان بود. چون اصحاب لشکری با پسر او به موصل رفتند، ناصرالدوله آنان را به آذربایجان، به جنگ دیسم فرستاد. او در برابر دیسم پایداری نتوانست و به موصل بازگردید. دیسم بر آذربایجان تسلط یافت، و همچنان در طاعت وشمگیر بود.

### ظهور ابن رائق و رفتنش به شام

در سال ۳۲۷، بجکم به موصل و دیار ربیعہ رفت، زیرا ناصرالدوله بن حمدان در ارسال

۱. معاون. به ذیل شمارهٔ ۲ در صفحهٔ ۵۰۶ رجوع شود.



مالی که بر عهده گرفته بود تأخیر کرده بود. راضی در تکریت ماند و بجکم را به موصل راند. ناصرالدوله در شش فرسنگی موصل با او روبه‌رو شد، و منهزم گردید. بجکم تا نصیبین، و سپس تا آمد او را تعقیب کرد. و فتح‌نامه به راضی نوشت. راضی از تکریت با کشتی روانه موصل شد. جماعتی از قرمطیان که در لشکر او بودند پیش از رسیدن نامه بجکم از او جدا شدند، و به بغداد رفتند زیرا ابن رائق از مخفی‌گاه خود با آنان مکاتبه کرده بود. چون به بغداد رسیدند، ابن رائق خود را آشکار ساخت، و بر شهر مستولی گردید. خبر به راضی رسید. خود را به موصل رسانید، و ماجرا به بجکم نوشت. بجکم پس از استیلاء بر نصیبین، بازگشت. سپاهیان دسته‌دسته خود را به بغداد می‌رسانیدند، و این امر سبب ملالت بجکم گردید.

در این احوال نامه ابن حمدان رسید که خواستار صلح شده و پانصد هزار درهم نیز فرستاده بود. راضی خشنود شد، و او را در مقام خویش مستقر گردانید و به بغداد بازگردید.

در بغداد، ابوجعفر محمد بن یحیی بن شیرزاد، به رسالت از سوی ابن رائق پیامد، که خواستار صلح شده بود و امارت راه فرات و دیار مُضَر و حِرّان و رها، و متعلقات آن از چند قیسرین و عواصم را طلب می‌کرد. راضی پیشنهاد او را پذیرا گردید، و ابن رائق در ماه ربیع‌الآخر بر سرکار خود رفت.

بجکم، یکی از سرداران ترک را، به نام بالبا<sup>۱</sup>، امارت انبار داده بود. او نیز امارت راه فرات را طلب نمود. چون بیافت به رَحْبَه رفت. در آنجا عصیان آشکار کرد، و به ابن رائق پیوست. بجکم چون خبر یافت، سپاهی بر سر او فرستاد. این سپاه در مدت پنج روز به رحبه رسید، و ناگهان او را فروگرفتند و بر اشتری نشانده به بغداد وارد کردند، و این پایان کار بالبا بود.

### وزارت بریدی

پیش از این گفتیم که ابوالفتح فضل بن جعفر بن الفرات، به شام رفت. چون او به شام رفت عبداللّه بن علی التقری<sup>۲</sup> را به جای خود نهاد. بجکم نیز وزیر خود علی بن خلف طَبَّاب را دستگیر کرده و ابوجعفر محمد بن یحیی بن شیرزاد را وزارت داده بود. ابوجعفر کوشید تا

۱. بالیان

۲. البصری

میان بجکم و بریدی طرح آشتی افکند، و این کار را به پایان آورد. آن‌گاه بریدی اعمال واسط را به ششصد هزار دینار در سال ضمانت کرد. چون خبر مرگ ابوالفتح بن الفرات از رمله برسید، ابوجعفر کوشید تا بریدی را به وزارت برساند. خلیفه نیز بدان رضا داد. بریدی نیز عبدالله بن علی النقری را به جای خود در حضرت خلیفه نهاد، هم‌چنان‌که ابوالفتح کرده بود.

#### رفتن رکن‌الدوله به واسط و بازگشتنش

چون بریدی، در واسط استقرار یافت، سپاهی به دژ شوش فرستاد. ابوجعفر الصیمری<sup>۱</sup>، وزیر معزالدوله احمد بن بویه در آنجا بود، و معزالدوله خود در اهواز. ابوجعفر به قلعه شوش پناه برد. سپاهیان بریدی در اطراف دست به قتل و غارت زدند. معزالدوله، به برادر خود رکن‌الدوله، که در اصفخر بود، ماجرا را بنوشت. او، پس از غلبه و شمشگیر از اصفهان به اصفخر رفته بود. چون نامه برادر به او رسید، شتابان به سوی شوش در حرکت آمد. اما سپاه بریدی از آنجا بازگشته بود. رکن‌الدوله به قصد تسخیر واسط روانه آن دیار شد، و در جانب شرقی شهر فرود آمد، و بریدی در جانب غربی بود. در این احوال در سپاه رکن‌الدوله اغتشاشی پدید آمد، و جماعتی از سپاهیان به بریدی پیوستند. راضی و بجکم نیز از بغداد به یاری بریدی به واسط رفتند. رکن‌الدوله به اهواز و از آنجا به رامهرمز بازگشت. در آنجا شنید که وشمگیر سپاه خود را به یاری ماکان فرستاده و اصفهان خالی است. این بود که از رامهرمز شتابان به اصفهان راند، و باقیمانده یاران وشمگیر را از آنجا براند و شهر را در تصرف آورد و در آنجا مستقر گردید.

#### رفتن بجکم به بلاد جبل و بازگشتنش به واسط

بجکم، با بریدی پیمان دوستی بست، و دختر او را به زنی گرفت، و چنان قرار نهادند که بجکم به بلاد جبل لشکر برد، و آنجا را از دست وشمگیر به در آورد و بریدی به اهواز رود، و آنجا را از معزالدوله بن بویه بستاند. بجکم بدین مقصود به حلوان رفت، و بریدی پانصد مرد به یاری او فرستاد. بجکم یکی از یاران خود را فرستاد، تا بریدی را به حرکت به طرف شوش و اهواز برانگیزد، ولی بریدی همچنان مأموله می‌کرد. چنان برمی‌آمد که

۱. الظهیری

می‌خواهد پس از دور شدن بجکم از بغداد، جای او را بگیرد. چون بجکم از این توطئه آگاه شد، به بغداد بازگشت و بریدی را از وزارت عزل کرد، و ابوالقاسم سلیمان بن الحسن بن مخلد را وزارت بخشید، و علی بن شیرزاد را که سبب دوستی او و بریدی شده بود دستگیر نمود، و بسیج واسط کرد. در ماه ذوالحجه سال ۳۲۸، از طریق آب عازم واسط شد. لشکری نیز از خشکی فرستاد. چون بریدی این خبر بشنید از واسط به بصره رفت، و بجکم واسط را در تصرف آورد.

### استیلای ابن رائق بر شام

پیش از این، از رفتن ابن رائق به دیار مُصَر و ثغور قنسرین و عواصم سخن گفتیم. چون ابن رائق در آنجا استقرار یافت، چنان اندیشید که شام را تصرف کند. پس به حمص رفت و آنجا را بگرفت. آن‌گاه روانه دمشق شد. بدرین عبدالله الأَحْشیدی، معروف به بدیر در آنجا بود. ابن رائق سرزمین‌های او را بستند. سپس راهی رَمْلَه شد، و از آنجا به عَرِیش مصر رفت. قصد آن داشت که مصر را تسخیر کند. اخشید محمد بن طُغْج با او روبه‌رو شد. اخشید نخست منهزم گردید، و اصحاب ابن رائق خیام او را تصرف کردند، ولی به ناگاه کسانی که کمین کرده بودند، بیرون آمدند، و سپاه ابن رائق را در هم شکستند؛ چنان‌که به دمشق باز پس نشست. اخشید برادر خود، ابونصر بن طُغْج را از پی‌اش روان نمود. ابن رائق از دمشق بر او تاخت، لشکرش را پراکنده ساخت و خودش را بکشت. ابن رائق، ابونصر را کفن کرد و او را همراه پسر خود، مزاحم نزد برادرش اخشید فرستاد. و در نامه‌ای او را تسلیت گفت و پوزش خواست.

اخشید مزاحم را اکرام کرد، و چنان مصالحه نمود که مصر از آن اخشید باشد، و از حد رمله تا آن سوی آن از شام، در تصرف ابن رائق و او هر سال از رمله صد و چهل هزار دینار برای ابن رائق بفرستد.

### جنگ با رومیان (صوائف) در ایام الرازی بالله

در سال ۳۲۲، دُمُشْتَق با پنجاه هزار تن از رومیان به سُمَیْسَاط آمد. او در مَلَطِیَه فرود آمد و مدتی آنجا را محاصره نمود، تا مردم امان خواستند و شهر را تسلیم کردند. آن‌گاه مردم را مخیر کرد که آنها که مسیحی نشده بودند با یکی از سرداران رومی خود به جایی روند و

آنان که مسیحی می‌شوند بمانند. بیشتر مردم به سبب علاقه‌ای که به زن و فرزند و اموال خود داشتند، کیش نصرانیت را برگزیدند. آنگاه رومیان سُمیسط را گشودند و اعمال آن را سراسر ویران نمودند.

[در سال ۳۲۳، القائم علوی، سپاهی از افریقیه، و از راه دریا به ناحیه فرنگ برد]<sup>۱</sup> و شهر جَنَوه را فتح نمود، و به سردانیه رفت و مردمش را کشتار کرد. سپس به قَرَقِسیا، در ساحل شام لشکر کشید و کشتی‌هایش را آتش زد. پس از این فتوحات همه تندرست بازگشتند.

در سال ۳۲۶، در ماه ذوالقعدة، میان رومیان و مسلمانان تبادل اسیران و پرداخت فدیة آغاز شد. این کار به دست ابن ورقاء الشیبانی البریدی انجام یافت. شمار اسیران شش هزار و سیصد تن بود.

### حکام ولایات در ایام القاهر بالله و الراضی بالله

پیش از این گفتیم، که در این عهد جز اعمال اهواز و بصره و واسط و جزیره، جایی در دست مرکز خلافت نمانده بود؛ و گفتیم که آل بویه بر فارس و اصفهان مستولی شده بودند، و وشمگیر، بر بلاد جبل و بریدی بر بصره، و ابن رائق بر واسط.

عمادالدوله بن بویه، فارس را در تصرف داشت و رکن‌الدوله برادرش، با وشمگیر بر سر تملک اصفهان و همدان و قم و کاشان و کرج و ری و قزوین، در کشمکش بود و برادر دیگرشان معزالدوله بر اهواز و کرمان غلبه یافته بود. بریدی واسط را در دست داشت، و ابن رائق به شام لشکر برد و آنجا را بر قلمرو خود افزود. در سال ۳۲۳، راضی پسران خود ابوجعفر و ابوالفضل را منشور حکومت مشرق و مغرب داد.

در سال ۳۲۱، از مصر خبر رسید که تکین‌الخاصه مرده است. او امیر مصر بود. قاهر پسرش محمد را به جای پدر نهاد، ولی سپاهیان بر او شوریدند و محمد شورش را فرونشاند.

در همین سال، میان بنی تَعَلَبَه و بنی اسد و متحدانشان از طی از یک سو، و بنی تَغَلِب از سوی دیگر، فتنه افتاد. ناصرالدوله حسن بن عبدالله بن حَمْدان، همراه با ابوالاعزب بن سعید بن حمدان، برای مصالحه میان آنان اقدام کردند. در ضمن این اقدامات، ابوالاغر به

۱. این عبارت را از ابن اثیر افزودیم.

### خلافت الراضى بالله ۷۳۷

دست مردى از بنى ثعلبه كشته شد. ناصرالدوله حمله آورد و آنان را تا حدیته تعقیب و كشتار كرد. در آنجا، یانس غلام مونس، كه والى موصل بود با آنان برخورد كرد. بنى ثعلبه و بنى اسد به او پیوستند، و به پایمردى او به دیار ربیعه بازگشتند.

در سال ۳۲۴، راضى اعمال مصر را به محمدبن طغج داد، و این، افزون بر قلمرو او در شام بود، و احمدبن كیغَلغ را از مصر عزل نمود.

## خلافت المتقی لله

### وفات الراضی، و بیعت با المتقی

در نیمهٔ ربیع‌الاول سال ۳۲۹، ابوالعباس احمد بن المقتدر، ملقب به الراضی، پس از شش سال و یازده مال خلافت بمرد.

چون راضی بمرد، بجکم ندیمان و جلیسان او را حاضر ساخت، تا شاید از حکمت آنان چیزی حاصل کند، ولی چون زبان عربی نیکو نمی‌دانست، هیچ دریافت. راضی، آخرین خلیفه‌ای بود که بر منبر خطبه خواند. اگر دیگران نیز خطبه‌ای خوانده باشند، بس نادرند، و در خور توجه نیستند. آخرین خلیفه‌ای بود که با ندیمان به گفت‌وگو می‌نشست، و آنان را صلّه می‌داد. و نیز آخرین خلیفه‌ای بود که ترتیب نفقات و جوایز و عطایا و اجرائات و خزاین و مطابخ و خدم و حجاب می‌داد.

در روز مرگ او، بجکم در واسط بود. واسط را از دست بریدی گرفته بود. تعیین خلیفهٔ جدید منوط به آمدن نامه از سوی او بود. کاتبش ابو عبدالله الکوفی برسید، و نامهٔ او را بیاورد، که باید وزرای پیشین و اصحاب دواوین و قضاة و علویان و عباسیان و وجوه شهر، همه در نزد وزیر ابوالقاسم سلیمان بن الحسن، گرد آیند. چون گرد آمدند، ابو عبدالله الکوفی مشورت آغاز کرد، تا کسی را که مذهب و طریقت او مورد تأیید همگان باشد، برگزینند. همه به ابراهیم بن المقتدر اشارت کردند. روز دیگر او را حاضر آوردند، و با او بیعت کردند. این بیعت در روز آخر ماه ربیع‌الاول سال ۳۲۹، اتفاق افتاد. آن‌گاه یک یک القاب را به او عرضه داشتند، و او المتقی لله را پسندید.

متقی، سلیمان را همچنان به وزارت ابقاء کرد، ولی تدبیر همهٔ امور به دست ابو عبدالله الکوفی، کاتب بجکم بود. سلامة الطولونی نیز به حاجبی منصوب شد.

### کشته شدن بجکم

ابوعبداللّه البریدی، پس از فرار از واسط به بصره، سپاهی به مذار<sup>۱</sup> فرستاد. بجکم نیز برای مقابله با او به سرداری توزون<sup>۲</sup>، سپاهی روانه کرد. چون دو سپاه به یکدیگر رسیدند، توزون غلبه یافت، و سپاه بریدی منهزم شد. بجکم در راه بود که خبر پیروزی سپاه خود را شنید. بدان خوشدل شد و به شکار رفت و تا نهر جور پیش راند. در راه به جماعتی از کردان رسید. به طمع افتاد که راه بر آنان ببندد، و اموالشان را بستاند. این بود که با معدودی از یاران خود آهنگ آنان کرد. کردان از برابر او بگریختند، و او پی در پی تیر می انداخت. در این حال جوانی کرد، از عقب پیامد و با نیزه ضربتی بر او نواخت و او را به قتل آورد. در آن هنگام میان سپاهش اختلاف افتاد. دیلمیان که قریب هزار و پانصد تن بودند، به ابوعبداللّه البریدی پیوستند. بریدی قصد آن داشت که از بصره بگریزد. چون اینان به شهر درآمدند، شادمان شد و ارزاقشان را دو برابر کرد و به آنان پرداخت نمود. ترک‌ها به واسط رفتند، و تکینک<sup>۳</sup> را که در حبس بود، آزاد کردند، و او را بر خود سروری دادند. تکینک آنان را به بغداد و خدمت متقی برد. متقی خانه بجکم را در محاصره گرفت، و هر چه از اموال و دفاین<sup>۴</sup> بود، در تصرف گرفت. آنچه از اموال و دفاین او به دست آمد، هزارهزار و دوست هزار دینار بود. مدت امارت بجکم دو سال و هشت ماه بود.

### امارت بریدی در بغداد و بازگشت او به واسط

چون بجکم کشته شد، دیلمیان پیلسوار<sup>۵</sup> بن مالک بن مسافر را، بر خود امیر ساختند. ابن مسافر پسر سالار صاحب طارم بود، که پسرش بعدها آذربایجان را در تصرف آورد، و ترکان با او قتال کردند، و او را کشتند. پس از کشته شدن او دیلمیان، کورتکین را از میان خود، بر خود سروری دادند، و ترکان، تکینک از موالی بجکم را. سپاهیان دیلم به ابوعبداللّه البریدی پیوستند. ابوعبداللّه با پیوستن آنها قوی دست شد. آنگاه از بصره به واسط روی نهادند. متقی آنان را پیام داد که به واسط نروند. گفتند ما را

۲. تورون

۴. دواوین

۶. ملک

۱. مذار

۳. بکتیک

۵. بشکوار

به مال نیاز است. او پنجاه هزار دینار برایشان بفرستاد، که بازگردند. آن‌گاه در میان ترکانی که در لشکر بغداد بودند، از دارایی بجکم که به دست آورده بود، چهارصد هزار دینار پخش کرد، و سلامة الطولونی را بر آنان فرماندهی داد؛ و در آخر شعبان سال ۳۲۹ آنان را به سوی نهر دیالی روان نمود.

بریدی از واسط بیامد. ترکان بجکمی بیمناک شدند. بعضی به بریدی پیوستند و بعضی به موصل رفتند. از آن جمله بودند توزون<sup>۱</sup> و خَجَجَج<sup>۲</sup>. سلامة الطولونی و ابو عبدالله الکوفی<sup>۳</sup> نیز پنهان شدند. ابو عبدالله البریدی در روز اول ماه رمضان به بغداد وارد شد، و در شفیع فرود آمد. وزیر ابوالحسین بن میمون و کُتَّاب و قضاة و اعیان مردم به دیدارش آمدند. متقی نیز او را تهنیت گفت، و طعام فرستاد و او را وزیر خطاب کرد. آن‌گاه بریدی ابوالحسین را که دو ماه از وزارتش می‌گذشت بگرفت و در بصره محبوس نمود، و از متقی پانصد هزار دینار برای سپاه طلب نمود، و تهدیدش کرد که اگر در ادای آن درنگ کند، بر سر او آن خواهد آمد که بر سر معتز و مستعین و مهتدی آمده است. متقی آن مال بفرستاد، و در همه مدتی که در بغداد بود، با او دیدار نکرد. چون پانصد هزار دینار متقی برسد، سپاهیان برای ارزاق خود بانگ و خروش کردند، در این میان سپاهیان دیلم، به خانه برادرش ابوالحسین البریدی، که در آن فرود آمده بود، هجوم آوردند. ترکان نیز به آنان پیوستند، و جسر را بریدند. عامه بر اصحاب او حمله ور شدند. بریدی و برادرش و پسرش ابوالقاسم و اصحابشان به واسط گریختند. این واقعه در روز آخر ماه رمضان، پس از بیست و چهار روز از ورودش به بغداد اتفاق افتاد.

### امارت کورتکین دیلمی

چون بریدی گریخت، کورتکین بر امور بغداد مستولی شد. نزد متقی رفت و متقی او را مقام امیرالامرای داد، و علی بن عیسی و برادرش عبدالرحمان بن عیسی را نیز فراخواند، تا کارها را تدبیر کنند. ولی به آن دو عنوان وزیر نداد، بلکه ابواسحاق محمد بن احمد الاسکافی القَرَارِیْطِی را مقام وزارت داد و بَدْرَ الحَرَشَنِی<sup>۴</sup> را حاجبی. آن‌گاه کورتکین،

۱. تورون

۲. جججج

۳. الطولونی

۴. الجواشینی



تکنیک<sup>۱</sup> را که مقدم ترکان بود، در پنجم شوال دستگیر کرد و در آب غرق نمود. بدین سبب میان ترکان و دیلمیان قتالی درگرفت، که از دو سو خلقی کشته شدند. کورتکین خود به تنهایی زمام امور را به دست گرفت، و ابواسحاق القراریطی را، پس از یک ماه و نیم که از وزارتش گذشته بود، بگرفت، و به جای او ابوجعفر محمد بن القاسم الکرخی را وزارت داد.

### بازگشت ابن رائق به بغداد

پیش از این گفتیم جماعتی از ترکان بجکمی، چون از فرمان متقی سربرداشتند، به موصل رفتند و از آنجا به شام، نزد ابن رائق شدند. از سران اینان توزون<sup>۲</sup> و خجج<sup>۳</sup> و نوشتکین<sup>۴</sup> و صیغون<sup>۵</sup> بودند. اینان ابن رائق را برانگیختند که به بغداد آید. در این احوال نامه متقی نیز رسید، که او را به بغداد فرامی خواند. ابن رائق در آخر رمضان، ابوالحسن احمد بن علی بن مقاتل را به جای خود نهاد، و عازم بغداد شد. چون به موصل رسید، ناصرالدوله بن حمدان از سر راهش دور شد. سپس صد هزار دینار برایش بفرستاد، و با یکدیگر مصالحه کردند. این خبر به ابو عبدالله البریدی رسید. برادران خود را به واسط فرستاد و دیلمیان را از آنجا براند، و به نام او در واسط خطبه خواندند. کورتکین از بغداد بیرون آمده بود و به عکبرا رفت. ابن رائق بدو رسید، و چند روز میانشان نبرد بود. ولی در شب عرفه، ابن رائق حرکت کرد و بامداد روز دیگر به بغداد درآمد، و در جانب غربی نزول کرد، و به دیدار خلیفه رفت. خلیفه با او بر روی دجله به گردش پرداخت. کورتکین در پایان روز به بغداد وارد شد. چون کورتکین به بغداد درآمد، ابن رائق آهنگ آن کرد که به شام بازگردد. به سپاهیان خود گفت که از دجله بگذرند، و از پی او آیند. مردم بغداد با ابن رائق یار شدند و علیه کورتکین بانگ و خروش کردند، و او و یارانش را سنگباران ساختند. قریب چهارصد تن از یاران او امان خواستند، و بعضی از سردارانش کشته شدند. متقی ابن رائق را خلعت داد و منصب امیرالامرای بی بخشید. وزیر ابو جعفر الکرخی را، پس از دو ماه که از وزارتش می گذشت، عزل کرد و احمد الکوفی را به جای

۲. توزون  
۴. کورتکین

۱. بکنیک  
۳. ججج  
۵. صیغوان

او گماشت. آن‌گاه ابن رائق بر کورتکین دست یافت، و او را در سرای خلافت به زندان انداخت.

### وزارت بریدی و استیلای او بر بغداد و فرار متقی به موصل

چون ابن رائق بر مسند امیرالامرایب استقرار یافت، بریدی در ارسال مال از واسط، تأخیر کرد. ابن رائق بدین سبب، در عاشورای سال ۳۳۰، به سوی او در حرکت آمد. پسران بریدی به بصره گریختند. ابو عبدالله الکوفی، میان آنان و ابن رائق میانجی شد و ابو عبدالله البریدی سالانه ششصد هزار دینار به عهده گرفت، و نیز تعهد کرد که دویست هزار دینار، از بابت باقی مانده سال‌های پیش پردازد. ابن رائق به بغداد بازگشت. سپاهیان برای گرفتن ارزاق خود دست به اغتشاش زدند. در میان شورشگران، توزون و یاران او نیز بودند. در آخر ماه ربیع‌الآخر، جمعی از سپاهیان به ابو عبدالله البریدی پیوستند، و او نیرومند شد. ابن رائق راه مدارا پیش گرفت، و نوشت که او را وزارت خواهد داد. بریدی ابو عبدالله بن شیرزاد را به جای خود نهاد، و عازم بغداد شد. چون ابن رائق این خبر بشنید وزارتش را نقض کرد. بریدی با همه سپاهیان خود از ترک و دیلم، به بغداد درآمد. ابن رائق به سرای خلافت پناه برد و بر باروهای آن منجیق و عراده نهاد. عامه مردم لباس رزم پوشیدند، و هرج و مرج در بغداد بالا گرفت. متقی در نیمه ماه جمادی‌الآخر، به سوی نهر دیالی گریخت. ابوالحسین البریدی از رودخانه و از خشکی راه بر او بگرفت، و متهمش ساخت و وارد سرای خلیفه شد. متقی، و پسرش ابو منصور و ابن رائق به موصل گریختند. شش ماه از امارت ابن رائق گذشته بود.

وزیر، قراریطی پنهان شد، و سرای خلافت به غارت رفت و حرامسراها تاراج شد، و هرج و مرج در همه جا بالا گرفت. کورتکین را از زندانش ریبودند، و ابوالحسین او را به واسط نزد برادر خود فرستاد. ولی متعرض القاهر بالله شدند.

ابوالحسین البریدی در سرای مونس، که ابن رائق در آنجا مسکن گرفته بود، داخل شد. توزون را ریاست شرطه در جانب شرقی داد، و نوشتکین را ریاست شرطه در جانب غربی. ابوالحسین البریدی گروگان‌های سردارانی را که با توزون و دیگران بودند، بگرفت. زنان و فرزندان‌شان را نزد برادرش ابو عبدالله البریدی به واسط فرستاد.

غارت و چپاول در بغداد چنان بالا گرفت، که مردم خانه‌های خود را ترک گفتند. در

بازارها، بر هر کر از غلات پنج دینار مالیات بستند، و این سبب گران شدن قیمت‌ها شد. از کوفه غلات رسید، ولی عامل بغداد آن را ضبط کرد و گفت: این را عامل کوفه فرستاده (یعنی متعلق به دولت است). بهای یک کرگندم و جو به سیصد دینار رسید. جماعتی از قرمطیان، که با عامل بغداد بودند، با ترکان به زدوخورد پرداختند، و آنان را منهزم ساختند. همچنین میان عامه و دیلم جنگ افتاد. عمال به سبب تطاول سپاهیان پنهان شدند. آنان کشتزارها را همچنان با خوشه درو می‌کردند و می‌بردند. با این همه بلاها که بر سر بغداد آمد، گویی خداوند از آن انتقام می‌گرفت.

#### کشته شدن ابن رائق و امارت ابن حمدان به جای او

بدان هنگام که ابو عبدالله البریدی آهنگ بغداد داشت، متقی نزد ناصرالدوله کس فرستاد و از او یاری طلبید. او نیز سپاهی به سرداری برادرش سیف‌الدوله فرستاد. سیف‌الدوله به تکریت که رسید، متقی و ابن رائق را در حال فرار دید. شرایط خدمت به جای آورد، و با او به موصل بازگردید. ناصرالدوله از موصل بیرون آمد و به جانب شرقی رخت کشید. رسولان میان او و ابن رائق به آمدوشد پرداختند. ابن رائق سوگند خورد، و به او دست دوستی داد. ناصرالدوله در جانب شرقی دجله فرود آمد. امیر ابومنصور، پسر متقی، و ابن رائق به دیدار او به آن سوی آب رفتند، و ناصرالدوله نیز شرایط اکرام به جای آورد. چون پسر متقی سوار شد که بازگردد، ناصرالدوله ابن رائق را گفت: نزد من بمان تا در آن مهم گفت‌وگو کنیم. او عذر آورد. ناصرالدوله اصرار کرد، و ابن رائق بیمناک شد. چون خواست که بر اسب نشیند، ناصرالدوله دستش را کشید. از اسب بیفتاد. ناصرالدوله فرمان داد او را بکشند. کشتندش و جسدش را به دجله افکندند.

ناصرالدوله کسانی را نزد متقی فرستاد، و از او پوزش خواست. متقی نیز او را پیامی نیکو فرستاد. ناصرالدوله نزد متقی رفت. متقی او را مقام امیرالامرای داد، و ناصرالدوله لقب نهاد. این واقعه در آغاز شعبان سال ۳۳۰ اتفاق افتاد. متقی برادر ناصرالدوله، ابوالحسن علی بن عبدالله بن حمدان را خلعت فرستاد، و او را سیف‌الدوله لقب داد. چون ابن رائق کشته شد، اخشید از مصر به دمشق آمد. محمدبن یزاد که از جانب ابن رائق در دمشق بود، از او امان خواست. اخشید دمشق را در تصرف آورد، و محمدبن یزاد را در مقام خویش ابقاء کرد. سپس او را به ریاست شرطه دمشق منصوب فرمود.

## بازگشت متقی به بغداد و فرار بریدی

چون ابوالحسین البریدی بر بغداد مستولی شد بدسیرتی آغاز کرد، چنانکه دل‌ها از نفرت او لبریز شد. چون ابن رائق کشته شد، سپاهیان دسته‌دسته از گرد بریدی پراکنده شدند. خججخ نزد متقی گریخت. توزون و نوشتکین و ترکان عزم جزم کردند که ابوالحسین البریدی را از بغداد براندازند. توزون به راه افتاد، و نوشتکین با ترکان بماند. توزون به موصل رفت. ناصرالدوله و متقی بدان گروه مستظهر گشتند، و به سوی بغداد در حرکت آمدند. ابوالحسین علی بن طَبَّاب را بر خوارج و ضیاع دیار مُضَر، یعنی رها و حَرَّان و رَقَه فرمانروایی داد. این سرزمین‌ها در دست ابوالحسین احمد بن علی بن مقاتل بود. او به دفاع از قلمرو خود برخاست، ولی به قتل رسید و ابن طَبَّاب بر آن دیار استیلا یافت.

چون متقی و ناصرالدوله به بغداد رسیدند، ابوالحسین البریدی بگریخت و پس از سه ماه و بیست روز که در بغداد فرمان رانده بود، به واسط رفت. بار دیگر عامه مردم در خروش آمدند و دست به تاراج گشودند. متقی و ناصرالدوله در ماه شوال آن سال با سپاهیان خویش وارد بغداد شدند. ابواسحاق القراریطی، بار دیگر به وزارت بازگشت، و توزون ریاست شرطه یافت. پس ابوالحسین البریدی با سپاهی آهنگ بغداد کرد. بنی حمدان به مقابله با او بیرون آمدند، و تا مداین پیش رفتند. ناصرالدوله در مداین درنگ کرد، و برادر خود سیف‌الدوله، و پسر عمش ابو عبدالله حسین بن سید بن حمدان را با سپاهی به جنگ او فرستاد. پس از چند روز نبرد، سیف‌الدوله پای پس نهاد. ناصرالدوله چند تن از سرداران را که با او بودند، چون خججخ و جماعت ترکان را به یاری‌اش فرستاد. جنگ را از سر گرفتند. ابوالحسین البریدی به واسط گریخت، ولی سیف‌الدوله به سبب آنکه یارانش خسته و زخم خورده بودند، از پی او نرفت. ناصرالدوله در نیمه ذوالحجه به بغداد بازگشت. آن‌گاه سیف‌الدوله به واسط لشکر کشید. پسران بریدی از واسط به بصره گریختند. سیف‌الدوله واسط را تصرف کرد، و در آنجا بماند.

## استیلا دیلم بر آذربایجان

آذربایجان در دست دَیْسَم بن ابراهیم الکرْدی، از یاران یوسف بن ابی‌السَّاج بود. پدر دَیْسَم در شمار یاران هارون الشاری و از خوارج بود، که چون هارون کشته شد، به

آذربایجان آمد و دختر یکی از سران کرد را به زنی گرفت، و از او دیسم زاده شد. دیسم بزرگ شد و در زمرهٔ خادمان یوسف بن ابی السّاج درآمد، و چنان کارش بالا گرفت که پس از یوسف مالک آذربایجان شد.

در سال ۳۲۶، لشکری<sup>۱</sup>، خلیفهٔ وشمگیر در جیل، به آذربایجان آمد و بر دیسم غلبه یافت. دیسم نزد وشمگیر رفت، و گردن طاعت بر زمین نهاد و مالی به عهده گرفت. وشمگیر او را با لشکری از دیلم یاری داد. اینان بیامدند و بر لشکری ظفر یافتند. او لشکری را از آن سرزمین براند و آنجا را در تصرف خود آورد. بیشتر سپاه او از کردان بودند. اینان نیرومند شدند، و بر بعضی از دژهایی که در دست دیسم بود غلبه یافتند. این بود که به ناچار از مردان دیلم نیز بسیاری را در خدمت گرفت. از آن جمله بودند، صعلوک بن محمد بن مسافر<sup>۲</sup> و علی بن الفضل و جز آن. به یاری اینان آنچه را کردان از سرزمین‌های او در تصرف گرفته بودند، از آنان بستند و جماعتی از سرانشان را نیز بگرفت. وزیرش ابوالقاسم علی بن جعفر از او بیمناک شد، و به نزد محمد بن مسافر از امرای دیلم گریخت. چون به نزد او رسید دید که دو پسرش، وهسودان<sup>۳</sup> و مرزبان، بر پدر شوریده‌اند، و بعضی از دژهای او را در تصرف گرفته‌اند. آن‌گاه آن دو، پدر خود محمد را دستگیر کردند، اموال و ذخایرش را بردند، و خودش را در قلعه‌اش، عریان و تنها افکندند.

چون علی بن جعفر چنان دید، خود را به مرزبان نزدیک ساخت و هوای تسخیر آذربایجان را در دل او بردمید. او نیز وزارت خود را به او داد. این دو شیعه بودند، زیرا علی بن جعفر از باطنیان بود، و مرزبان از دیلمیان که شیعه‌اند. علی بن جعفر با اصحاب دیسم باب مکاتبت بگشود، و آنان را به خود متمایل ساخت، مخصوصاً آن گروه از سپاه او را که از دیلم بودند.

چون جنگ آغاز کردند، دیلمیان به مرزبان پیوستند، و بسیاری از کردان نیز امان خواستند. دیسم با باقیماندهٔ سپاهش به ارمینیه گریخت، و به جاجیق<sup>۴</sup> (کاگیگ)، پسر ایرانی<sup>۵</sup> (درنیک) پناه برد. او نیز پناهِش داد و اکرامش کرد. دیسم از اینکه جانب کردان

۲. مسافر بن الفضل

۴. جاجیق

۱. السیکری

۳. وهسودان

۵. دیوانی

فروگذاشته، و آنان را از خود دور ساخته بود پشیمان شد؛ به ویژه که آنان همانند او بر مذهب خوارج بودند.

مرزبان بر آذربایجان مستولی شد. پس از چندی علی بن جعفر که وزیر او بود از او برمید، زیرا علی بن جعفر با یاران مرزبان رفتاری ناپسند داشت، از این رو آنان برخلاف او همدست شده بودند. علی بن جعفر برای برانداختن مرزبان، او را وادار کرد که اموال مردم را بستاند، و این عمل سبب گرایش مردم به دیسم شد. علی بن جعفر نیز آنان را به اطاعت از دیسم برانگیخت. مردم نیز همه دیلمیانی را که در سپاه مرزبان بودند و به آنان دسترسی داشتند، بکشتند. دیسم برای تصرف تبریز<sup>۱</sup> لشکر آورد. همه کردانی که از مرزبان امان خواسته بودند، نزد دیسم بازگشتند. مرزبان تبریز را در محاصره گرفت و در اثنای این احوال کوشید با علی بن جعفر تجدید دوستی کند. دیسم در تبریز ماندن نتوانست و به اردبیل رفت. علی بن جعفر نزد مرزبان بازگشت، و مرزبان اردبیل را محاصره کرد. دیسم به ناچار امان خواست و شهر را به صلح تسلیم کرد. همچنین او تبریز را در تصرف گرفت. پس از چندی، دیسم از مرزبان خواست که او را به دژ خود در طارم فرستد. مرزبان نیز او را به طارم فرستاد. دیسم با زن و فرزند خود در آنجا اقامت گزید.

#### خبر سیف الدوله در واسط

چون پسران بریدی از واسط به بصره گریختند، و سیف الدوله به واسط نزول کرد، اراده کرد که از پی آنان برود، تا بصره را از چنگشان به در آورد. از برادر خود ناصرالدوله، مدد خواست. او نیز به همراه ابو عبدالله الکوفی برای او مالی فرستاد. توزون و خججیح<sup>۲</sup>، رعایت مقام او نمی کردند. او نیز آن مال را با ابو عبدالله الکوفی به بغداد بازگردانید، و توزون را گفت برود و خراج جامده را برای خود گرد آورد، و خججیح را نیز اجازت داد که اموال مذار<sup>۳</sup> را تصاحب کند. سیف الدوله همواره می خواست ترکان را با خود یار سازد، و به یاری آنان شام و مصر را در تصرف خود آورد، ولی آنان اجابتش نمی کردند. تا آن گاه که در ماه شعبان سال ۳۳۱ بر او شوریدند. سیف الدوله از لشکرگاه خود به بغداد گریخت، و خیمه و خرگاهش به غارت رفت، و جمعی از یارانش کشته شدند. چون

۲. جججیح

۱. توزیر

۳. مدار

ابوعبداللہ الکوفی، ناصرالدوله را از وضع برادرش در واسط خبر داد، او به راه افتاد که به موصل رود. متقی سوار شد و نزد او رفت و از او خواست که سفر خود را چندی به تأخیر اندازد. او نیز بپذیرفت، ولی سه ماه که از امارتش گذشته بود، راهی موصل شد. دیلم و ترک شوریدند، و خانه او را تاراج کردند. ابواسحاق القراریبی بی آنکه عنوان وزارت داشته باشد کارها را می‌راند. ابوالعباس الاصفهانی وزیر او نیز، پس از پنجاه و یک روز وزارت معزول شد.

#### وضع ترکان پس از رفتن سیف‌الدوله از واسط

میان توزون و خججج، بعد از رفتن سیف‌الدوله از واسط، نزاع برخاست و امر بر آن قرار گرفت که توزون امیر، و خججج فرمانده سپاه باشد. در این احوال بریدی را هوای تصرف واسط در سر افتاد، و به جانب آن روان گردید، و از توزون خواست که بار دیگر واسط را به ضمان او دهد. توزون جوابی پسندیده داد ولی چنان نکرد. خججج که برای راندن بریدی رفته بود با او خلوت کرد، و مدتی دراز به گفت‌وگو نشست. جاسوسان برای توزون خبر آوردند که خججج و بریدی همدست خواهند شد. توزون شب‌هنگام بر سر او تاخت. در نیمه ماه رمضان او را گرفتند و به واسط آوردند. توزون فرمود تا چشمانش را کور کنند.

چون خبر به سیف‌الدوله رسید و او به برادرش پیوسته بود در همان نیمه رمضان به بغداد بازگشت، و برای نبرد با توزون از متقی خواستار مال گردید. متقی چهارصد هزار درهم برای او فرستاد. سیف‌الدوله آن را میان سپاهیان تقسیم کرد. همه کسانی که در بغداد نهان می‌زیستند، آشکار شدند. توزون کیغلیغ را به جای خود در واسط نهاد و به بغداد روان شد. چون سیف‌الدوله از حرکت توزون به بغداد خبر یافت، با کسانی که به او پیوسته بودند از جمله حسن بن هارون به موصل روانه گردید، و فرزندان حمدان از آن پس دیگر به بغداد نیامدند.

#### امارت توزون، سپس خلاف او با متقی

چون سیف‌الدوله از بغداد برفت، در پایان رمضان سال ۳۳۱، توزون وارد بغداد شد، و متقی او را منصب امیرالامرای داد. وزارت را به ابوجعفر الکرخی داد، و او چنان در امور

نظر می‌کرد که ابو عبدالله الکوفی.

چون توزون از واسط بیرون آمد، بریدی داخل شد و آن را بگرفت، توزون در اول ماه ذوالقعدة برای دفع بریدی عزم نبرد کرد.

در ماه ذوالحجة این سال، یوسف بن وجیه، صاحب عمان با چند کشتی به بصره آمد و با بریدی جنگ آغاز کرد؛ چنان‌که یاران بریدی مشرف به مرگ شدند. در این حال کشتی‌های صاحب عمان، به حيله‌ای که یکی از ملاحان تطمیع شده‌ او اندیشیده بود، همه آتش گرفتند، و از آنها اموال به غارت رفت. یوسف بن وجیه در ماه محرم سال ۳۳۲، منهزم شد و به عمان بازگشت. در این فتنه، ابو جعفر بن شیرزاد از بریدی بگریخت، و به توزون پیوست. همچنین هنگامی که توزون از بغداد بیرون آمد، محمد بن ینال الترجمان را به جای خود نهاد. ولی با او دل بد کرده بود. محمد بیمناک شد و از او بگریخت. نیز وزیر ابوالحسین بن مقله که املاک اختصاصی توزون را در بغداد به ضمان گرفته بود، چون زیان کرد، از مطالبه توزون بیمناک بود. پیوستن پسر شیرزاد به توزون نیز مزید بر علت بود. محمد بن ینال الترجمان و ابوالحسین بن مقله متقی را نیز بترسانیدند، و گفتند که بریدی ضمانت کرده پانصد هزار دینار، که از ترکه بجکم نزد تو است، از تو بستاند و به توزون دهد، و ابن شیرزاد از سوی بریدی به همین مقصود آمده است. متقی از این سخن بترسید و عزم آن کرد که خود را به ابن حمدان رساند. آن‌گاه برای او نامه‌ای نوشتند، که خود با سپاهی بیاید.

#### رفتن متقی به موصل

چون ابوالحسین بن مقله و محمد بن ینال، با سعایت خود میانه متقی و توزون را به هم زدند، در این احوال (در آغاز سال ۳۳۲)، ابن شیرزاد نیز با سیصد سوار به بغداد رسید، و بر سریر امر و نهی نشست، و در هیچ کاری به متقی نمی‌پرداخت. متقی از ناصرالدوله بن حمدان سپاهی خواسته بود، که به یاری او فرستد. او نیز به سرداری پسر عم خود، ابو عبدالله حسین بن سعید بن حمدان، این سپاه را روانه ساخت. چون به بغداد رسید، ابن شیرزاد پنهان شد. متقی خود و اهل حرم و فرزندان با وزیر و اعیان دولتش چون سلامة الطولونی و ابوزکریا یحیی بن سعید السوسی و ابومحمد الماردانی و ابواسحاق القراریطی و ابو عبدالله الموسوی و ثابت بن سنان بن ثابت بن قره طیب و



ابونصر محمد بن ینال الترجمان، بیرون آمدند، و نزد او رفتند. سپس به تکریت روان گشتند. ابن شیرزاد در بغداد آشکار شد و دست ستم گشود و مردم را مصادره نمود، و آنچه را که در بغداد گذشته بود، چون بیرون شدن متقی از شهر، به توزون که در واسط بود، خبر داد.

توزون، خراج واسط را به ضمانت بریدی داد، و دختر خود را به عقد او در آورد و به سوی بغداد به راه افتاد.

سیف الدوله نزد متقی به تکریت آمد. سپس متقی نزد ناصرالدوله کس فرستاد، تا او را به جنگ با توزون وادارد. ناصرالدوله در ماه ربیع الاخر به تکریت آمد. متقی از تکریت به موصل رفت، و ناصرالدوله در تکریت ماند. توزون به عزم نبرد به سوی تکریت پیش آمد. ناصرالدوله برادر خود سیف الدوله را بر مقدمه بفرستاد، و چند روز جنگ در پیوستند؛ اما سیف الدوله منهزم شد، و توزون خیمه و خرگاه او و برادرش را تاراج کرد. اینان به موصل رفتند، و توزون از پی آنان بود. آنگاه با متقی، همه از موصل به نصیبین شدند. توزون به موصل داخل گردید، و متقی به رقه رفت.

متقی از رقه نزد توزون کس فرستاد، که آن بدگمانی که میان آن دو پدید آمده بود، به سبب طرح دوستی او با بریدی بوده است. اگر اکنون او را خشنود سازد، و با سیف الدوله و ناصرالدوله عقد مصالحه بندد، به بغداد باز خواهد گشت. توزون نیز با آن دو چنان مصالحه کرد که، هر چه اکنون در دست دارند، تا سه سال، از آنان باشد. بدین گونه هر سال سه هزار و ششصد هزار درهم بپردازند. پس توزون به بغداد بازگشت و متقی و بنی حمدان در رقه ماندند.

#### رفتن پسر بویه به واسط و بازگشت او از آن

معزالدوله بن بویه در اهواز بود. بریدی همواره هوای تصرف عراق را در او برمی انگیخت، و وعده می داد که اگر آهنگ عراق کند، او را برای تسخیر واسط یاری خواهد کرد.

چون توزون به موصل رفت، معزالدوله به واسط داخل شد. ولی بریدی پیمان شکنی کرد، و به یاری او برنخاست. توزون از موصل به بغداد شد و از آنجا به آهنگ مقابله با معزالدوله، در نیمه ذوالقعدة سال ۳۳۲، عزیمت نمود. در ناحیه ای به نام قیاب حمید،